



پل الوار

آه ای قلب محزون من دیدی که چگونه سودا رنگ شعر گرفت
دیدی که جغرافیای فاصله را
چگونه با نوازش نگاهی می شود طی کرد و نادیده گرفت
دیدی که دردهای کهنه را
چگونه با ترنمی می شود به یکباره فراموش کرد
دیدی که آزادی لحظه ناب سرسپردن است
دیدی که عشق یک اتفاق نیست
قرار قبلی است...



شریعت ادیبی
«ادیبه»

یا فاطمه (س) ۲

آن شرف چهره بود و نبود
و نیز، فَصَلٌ لِرَبِّكَ وَانْحَرٌ وَ كَلَامٌ بِرِ حَقِّ آخِرِ، إِنَّ
شَانَتَكَ هُوَ الْآبَتَرُ
ولادت فخر جامعه نسوان، باعث شناخت مرتبه
زن، به عنوان انسان
شادی افزای قلب کل بانوان جهان، برهمگان
مبارک باد
سپیده لب به تبسم گشود و داد ندید
طلوع موبک سرخیل بانوان آمد
طلیعه شرف و عفت و سعادت زن
طلایه دار رَه سرخ جامگان آمد

سلام بر بودن و بر ادامه راه بودن و زیستن
سلام بر میلادی که میلاد واقعی و دوباره زن را
در پی داشت
در شأن او کوثر، بر تارکش خورشید هل آتی
بر گلبرگ‌های پاک رُخس، آیه تطهیر، آشکار
در دست‌های پر سخاوت او ، یطعمونَ الطعام علی
حُبِّهِ مسکیناً و یتیمَا
آن مایه تحقّق آرمان زن ، بضعه تن آن وحی
آشنا، که رضایش در رضای اوست
آن آینه دار جمال را عفاف، آن اقرباش مراتب
مادری را کفاف
ادامه راه امامت بسته بقای اوست، سزاواری
نزول(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ)، کراست؟
جز: ماحصل کل ظهور و وجود



لطفعلی کریمی

خیلی ساده به یاد تو
شب که به نیمه رسد
دوران ماه
صدای سقوط میهم اشیا
مرا به یاد تو می اندازد
بیابانی بی انتها
با درختانی تکیده
و شکوفه های رها شده در بادی بی سرانجام
مرا به یاد تو می اندازد
قندیل های یخ
ستیخ برف پوش برهنه
و نیم تنه‌ای سپید با برق پولک‌هایش
مرا به یاد تو می اندازد
درخشش دانه‌های انار
قاچی از هندوانه
و فروزانی آتش در آرامش یلدا
مرا به یاد تو می اندازد
چهچه انجیر خوار
بوی تازگی نان
و رقص معصومانه‌ی دختران ایل
مرا به یاد تو می اندازد
دیگ مسین دوداندود
بر گرازه‌های آتش
و دستی زغالین در جایجایی همه‌های نیم سوخته
مرا به یاد تو می اندازد
چکیدن باران از سقف
چشمان مضطرب کاهگلی
و دستی که در تاریکی جستجوگر کبریت و چراغی
بود
مرا به یاد تو می اندازد
طناب رخت
گیره‌های چوبی بی تاب
و تکرار گیر آفتاب به گیره ها

مهودی سپیدار

من مانده ام و نم نم باران غزل باز
با پنجره ای رو به خیابان غزل باز
تو خاطره ای تلخ که گم کرده ام آن را
در حال و هوای گسِ آبان غزل باز
دور از تو چنان تلخم و دلتنگ که هرشب
سر می رود از حوصله ام جان غزل باز
دور از توأم و شعر فقط شرح فراقست
دور از توأم و زار و پریشان غزل باز
دوری و دلم بی تو چه دارد بنویسد؟
بی تو منم و دیده‌ی گریان غزل باز
هر بار که پا پس کشد از دامن دل، صبر
باید بشوم دست به دامن غزل باز
حالا منم و فاصله‌ها نقطه سرخط
حالا منم و تلخی پایان غزل باز

سیدعلی موسوی

دوستت دارم هنوز از جان خود هم بیشتر
از تمام آنچه می گویی و گفتم بیشتر
از تمام بوسه‌هایی که سحرگاه بهار
روی گل‌ها لغزد از لب‌های شبنم بیشتر
در مرور خاطراتم هر زمان رد می شوی
لرزه می افتد میان سینه از بم بیشتر
تا بجویم در نفس‌هایت امید زندگی
در رگم جوشد شرار عشق هر دم بیشتر
از نبودن‌ها و وقتی پر شود دلتنگی‌ام
می کند سرریز روی گونه‌ام نم بیشتر
بی تو هر چند ایستادم روی پاهایم ولی
بشتم از هر روز می گیرد کمی خم بیشتر

رضا شایسته نیا

شب به آغوش سرد پنجره‌ها وام می داد آسمانش را
مرد در وسعت سیاهی شب دوره می کرد داستانش را
چشم او روبه‌روی آینه‌ها مرگ را در خودش ورق می زد
دشنه ی دردهای بی درمان بوسه می داد استخوانش را
باغ شب شوره زار گریه‌ء مرد در فلق زرد و در شفق خون بود
حق هق گریه های دائم مرد برده از کف دگر امانش را
ولگد کوب عقده های قدیم زیر شب چکمه های وحشی مرگ
در وجودش چشید هی تف کرد طعم خونابه ی دهانش را
حق هق مرد و رقص ممتد شب در کیودی نیمه ی مهتاب
انجماد سیاه رنگ زمین یخ گرفته تمام جانش را
گریه ی مرد و رقص اشک اتفاقی پراز نباید ها
اتفاقی که موج می انداخت دامن درد بیکرانش را
درد تلفیق گریه و خندست اشک گرم و صدای قهقهه مرد
شب به فانوس درد آذین بود تا مزین کند جهانش را

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایند.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

tolou.news@yahoo.com